

جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۷

مقایسه تطبیقی میهن دوستی در اشعار فرخی یزدی و بشاره الخوری

(صص ۶۱-۲۹)

اعظم اکبری رکن آباد<sup>۱</sup>؛ محبوبه خراسانی<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول)؛ شهرزاد نیازی<sup>۳</sup>

### چکیده

عشق به میهن، مسئله مهمی است که در اشعار شعرای میهن دوست و مبارز دوره معاصر به وضوح دیده می شود. فرخی یزدی و بشاره الخوری دو شاعر معاصرند که در دوره خفقان حاکمان مستبد، زندگی می کردند و وطنشان از بی عدالتی و استبداد حکام داخلی و دخالت بیگانگان در امور کشور و وابستگی به سیاست های استعماری غرب، به ویژه استعمار روس و انگلیس، رنج می برد. مقاله حاضر با کنکاش و واکاوی اشعار فرخی یزدی و بشاره الخوری سعی دارد تا به بررسی مقوله عشق به میهن در اشعار این دو شاعر متعهد پرداخته و مضامین مشترک اجتماعی و سیاسی مرتبط با میهن پرستی در آثار آنها را بررسی نماید. این مقاله بر پایه مطالعات کتابخانه ای و روش توصیفی و تحلیلی و بر اساس تشابه زمینه های اجتماعی مشترک و با تکیه بر ادبیات تطبیقی قرار دارد و در این راستا، جلوه های مشترکی چون توجه به مفاخر قومی و ملی، دعوت به اتحاد، توجه به قشر مستضعف جامعه، مخالفت با استبداد و استعمار و... در دیوان دو شاعر، مورد بررسی قرار گرفته و به صورت تطبیقی و با ارائه اشعار دو شاعر، بررسی می گردد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، بشاره الخوری، فرخی یزدی، میهن پرستی.

---

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

zinatpoor@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

Akbari120@yahoo.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

[Niazi-60@yahoo.com](mailto:Niazi-60@yahoo.com)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۲)

## ۱-۱. بیان مسأله

ادبیات تطبیقی در حال حاضر، یکی از مهم‌ترین روش‌های تحقیق در ادبیات جهان به شمار رفته و تحقیقات مربوط به آن را در زبان انگلیسی «*Comparative Literature*»، در زبان فرانسوی «*Compassse litesature*»، در زبان آلمانی «*Die Komparative Literatur*»، در زبان عربی «الأدب المقارن» و بالاخره در زبان فارسی «ادبیات تطبیقی» نامیده‌اند (قرلباش، ۲۰۰۶: ۳۸). در باب ادبیات تطبیقی، نظرات فراوانی وجود دارد که به بعضی از آن اشاره می‌کنیم. سعید علوش معتقد است: «ادبیات تطبیقی به بررسی روابط میان ادبیات و دانش‌های دیگر، چون فلسفه، هنرهای زیبا و ... می‌پردازد یا هنری است که شکل‌های مختلف تشابه، تأثیر و تأثر و میزان نزدیکی ادبیات به علوم و هنرهای دیگر را که از زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون هستند، مورد بررسی قرار می‌دهد» (علوش، ۱۹۸۷: ۳۴). عبدالحسین زرین‌کوب عقیده دارد «آنچه شعرای غرب از شرق یا شرق از غرب می‌گیرند، بیشتر در حدّ یک تاریخ تطبیقی است، ادبیات تطبیقی نوعی ارتباط فرهنگی بین ملت‌ها است» (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۳۲۱) و غنیمی هلال، معتقد است: «ادب تطبیقی (ادب مقارن) به بررسی جایگاه تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و ارتباط پیچیده آن‌ها در عصر حاضر و گذشته و ارتباط تاریخی تأثیرگذار آن‌ها با یکدیگر تعلق دارد» (غنیمی هلال، ۱۹۹۹: ۱۶). این‌گونه مطالعات منحصر به ادبیات نیست؛ بلکه «مطالعه تطبیقی میان ادیبان نیز انجام می‌گیرد. تاریخ نقش مهمی در ادبیات تطبیقی دارد؛ زیرا می‌تواند وجود ارتباط میان ادیبان یا عدم وجود این ارتباط را ثابت کند. معنای این سخن آن نیست که باید رابطه شخصی میان ادیبان وجود داشته باشد، بلکه همین‌که ثابت شود اندیشه‌ای از محیطی به محیط دیگر راه یافته و ادیبان آنجا از آن تقلید کرده یا از آن متأثر شده‌اند؛ کفایت می‌کند» (ندا، ۱۳۸۰: ۱۳). همان‌گونه که مشخص است، این تعریف بیشتر ناظر بر ادبیات تطبیقی بر پایه مکتب فرانسوی است. با نگاهی به ادبیات عربی و ادبیات فارسی و تاریخ این دو زبان، نقاط تلاقی بسیاری مشاهده می‌شود. موارد بسیاری از این برخوردها

و ارتباط در مورد تاریخ ادبیات ایران و عرب در حیطه ادبیات تطبیقی، بررسی شده یا جای بررسی دارد.

## ۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

از آن جایی که هر دو شاعر، دوران جنگ جهانی اول را درک کردند و در کشورهای به سر می بردند که ملت هایشان از استبداد در رنج بودند و با توجه به وجهه مردمی این دو شاعر، سروده های آنان سرشار از مضامینی چون: مبارزه با ظلم و بی عدالتی، دفاع از وطن، آزادی و ... است که در بیداری مردم نقش تأثیرگذاری داشته، به همین دلایل، بررسی تطبیقی آثارشان از اهمیت به سزایی برخوردار است. از دیگر سو، وجوه افتراق در سروده های این دو شاعر نیز چشمگیر است که بررسی این تفاوت ها در ادبیات تطبیقی، جایگاهی ویژه دارد. بیان وجوه اشتراک و افتراق از ضرورت های انجام این تحقیق است. اگر به اشعار شعرای دوره معاصر ایران و عرب نگاهی گذرا داشته باشیم، در می یابیم که در برخی موارد بدون این که دو شاعر از قبل، همدیگر را دیده باشند و یا آثار هم یکدیگر را خوانده باشند؛ به طور ناخودآگاه، تشابهاتی در اشعارشان از نظر موضوع و محتوا وجود دارد و این شاید به شرایط یکسانی که دو شاعر در آن زندگی می کنند، برگردد؛ و این حالت، دقیقاً در شرایط زمانی و مکانی دو شاعر، فرخی یزدی از ایران و بشارة الخوری معروف به اخطل صغیر از لبنان رخ می دهد که هر دو جنگ جهانی اول و دوم را لمس کرده و در کشوری زندگی کردند که ملتش از استبداد داخلی و خارجی رنج می برد و حکومت پادشاهی از دوره قاجار تا حکومت پهلوی در ایران و حکومت دولت مستبد عثمانی در لبنان و تسلط بریتانیا و دولت روس در هر دو کشور و غارت و چپاول منابع و ذخایر سرشار این کشورها و دخالت در امور مختلف از طرف این استعمارگران، از مسائلی بود که این دو شاعر آزاده و وطن پرست را وامی داشت تا علیه استبداد داخلی و خارجی و دعوت مردم به قیام علیه آنها اشعاری کوبنده و انتقادی بسرایند. این دو شاعر، علاوه بر دیوان شعر، صاحب امتیاز روزنامه نیز بودند و از طریق روزنامه نگاری در افشای ظلم و جور حاکمان وقت و بیداری ملت خود، نقش به سزایی داشتند و از حبس و آوارگی و مرگ، هراسی نداشتند. البته فرخی یزدی در راه دفاع از آزادی و مبارزه علیه

استبداد، آوارگی و حبس‌های طولانی را تحمل کرده و در نهایت، جان خود را در راه آزادی و وطن‌دوستی و حق‌طلبی فدا نموده است؛ ولی بشاره‌الخورى فقط در یک برهه از زمان به خاطر خفقان سیاسى و مطبوعاتی که روزنامه‌نگاران و نویسندگان برای حفظ جان خود به کوه‌ها و مناطق متروکه پناه می‌بردند، از ترس حکومت با تغییر نام خود به اخطل صغیر برای حفظ جان به روستایی در لبنان گریخت و این فرار هم برایش میمون و مبارک بود، چون در همان‌جا با دختر دوستش آشنا شد و با وی زندگی مشترکی را شروع کرد.

### ۱-۳. پیشینه تحقیق

در باره فرخى و بشاره الخورى، پژوهش‌هایی در بعضی از موضوعات به طور جداگانه انجام شده است. در باره فرخى یزدی: مقاله «آزادگی و ستم‌ستیزی فرخى یزدی» از حسین رزمجو که در سال ۱۳۷۹ در مجله کیهان فرهنگی به چاپ رسیده و یک مقاله تطبیقى تحت عنوان «بررسی تطبیقى تجلی عشق به میهن در اشعار فرخى یزدی و معروف الرصافى» از محمود رضا توکلی محمدی که در سال ۱۳۹۰ در نشریه ادبیات تطبیقى دانشگاه شهید باهنر کرمان، درج شده است؛ و همچنین مجموعه مقالاتی که در کنگره بزرگداشت فرخى به چاپ رسیده است و درباره بشاره الخورى: مقاله «الأخطل الصغیر شاعر الحب و الجمال و العروبه» از جهاد فاضل و «دور الأخطل الصغیر فى الشعر العربى المعاصر» از احسان عباس و... و همچنین جشن‌نامه‌هایی که در همایش‌ها به مناسبت بزرگداشتش در زمان حیاتش ارائه شد. البته هیچ مقاله‌ای به طور اختصاصی در موضوع «وطن‌پرستى» از بشاره الخورى یافت نشده است و به جز پایان‌نامه کارشناسی ارشد «مقایسه اندیشه‌ها و سروده‌های بشاره الخورى و فرخى یزدی» (۱۳۹۵)، از عبدالله یزدانی؛ تاکنون هیچ تحقیق و پژوهش تطبیقى، با موضوع میهن‌پرستى از این دو شاعر آزاده و استبداد‌ستیز، صورت نگرفته است؛ لذا این اولین مقاله تطبیقى اشعار فرخى یزدی و بشاره الخورى و آن‌هم به طور اختصاصی است که به بررسی اشعار وطنی این دو شاعر معاصر پرداخته است.

### ۱-۴. روش کار

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی در پی آن است تا به بررسی تطبیقى وطن‌دوستى و عشق به میهن در اشعار بشاره الخورى شاعر معاصر لبنانی و

فرخی یزدی شاعر وطن پرست، پردازد. وطن دوستی یا عشق به میهن، یکی از اصلی ترین درون مایه های اشعار شاعران متعهد و وطن پرست را تشکیل می دهد، افرادی که از هنر شاعری خود به عنوان وسیله ای در راستای بهبود شرایط سیاسی و اجتماعی میهن، بهره برده و تمامی تلاش و کوشش خود را در این زمینه و برای رسیدن به این هدف مقدس به کار بسته اند. «با توجه به اعتقاد اسلام به جهان وطنی اسلامی (انترناسیونالیسم) نه به وطن به معنای سرزمینی واحد و مستقل، مفهوم وطن در میان کشورهای اسلامی، زاینده قرون جدید است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۶)؛ بنابراین باید پذیرفت که شعر وطن دوستی در خاورمیانه به معنای امروزی آن عملاً بعد از جنگ جهانی اول و دوم، فروپاشی دولت عثمانی و روی کار آمدن دولت های وطنی و ملی، رشد و گسترش یافته است. «در ایران بر اثر پیدایش نهضت مشروطه، حس همبستگی ملی در میان مردم شکل گرفت و بر پایه آن عشق به وطن به عنوان تعلق به سرزمین یا کشوری واحد به وجود آمد، در مصر و سایر کشورهای عربی، نیز وطن در دوره معاصر مفهوم جدیدی به خود گرفت» (نجاتی، ۱۳۵۱: ۳۵). البته گاه گاهی به علت پدیده غرب زدگی - عشق به وطن در شعر شعرا به جهت های نادرست، کشیده شده است. اما فرزندان حقیقی وطن در این میان، مسیر درست را انتخاب کرده و با استفاده از شعر و ادب خود، سعی در بیداری و آگاهی عمومی و تلاش برای مبارزه با ضعف های جامعه خود داشته و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده اند. فرخی یزدی، شاعر ایرانی و بشاره الخوری شاعر لبنانی نیز از جمله این فرزندان وطن هستند که عشق به مام میهن را سرلوحه اعمال و رفتار و کارهای خود قرار داده و در حد توان در راه پیشرفت و پویایی جامعه خود، گام برداشته اند و با عنایت به این که این دو شاعر و روزنامه نگار آزادیخواه معاصر از پیشتازان مبارزه با استبداد در کشور خود بودند؛ سروده های آنان در مضامین دفاع از وطن و آزادی، همدردی با افشار محروم جامعه، استبداد ستیزی و ... از جلوه های مشترک اشعار این دو شاعر است. این مقاله درصدد پاسخ گویی به این پرسش ها است:

۱- مضامین مشترک اشعار میهن پرستی این دو شاعر کدام‌اند؟ ۲- وجوه اشتراک و افتراق در اشعار وطن پرستانه این دو شاعر چیست؟

## ۲. بحث و بررسی

### ۲-۱. درون‌مایه‌های مشترک وطن دوستی در شعر فرخی و بشارالخورى

عشق به وطن و ابراز علاقه و دل‌بستگی به وطن در یک معنا، موضوع جدیدی نیست؛ اما «میهن دوستی و وطن پرستی به معنای معاصر و امروزین آن چیزی است که بیشتر، بعد از انقلاب کبیر فرانسه در بین مردم شایع گردیده است» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۱۲۷)؛ بنابراین اکثر شعرا و نویسندگان معاصر ایران و عرب، عشق و علاقه به میهن خود را در اشعار و نوشته‌هایشان به شیوه‌های گوناگون ابراز نموده‌اند که این دل‌بستگی به میهن در سروده‌های فرخی یزدی و بشاره‌الخورى به همراه موضوعات مختلف، مشهود است. در این مجال، ابتدا اشعار میهن‌دوستی فرخی یزدی در خصوص یادآوری افتخارات اسطوره‌های ملی با هدف تهییج مردم برای تلاش در جهت پیشرفت و آبادانی کشور و مبارزه با دشمنان و... مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس اشعار میهنی بشاره‌الخورى در خصوص یادآوری اماکن آباد و مناظر طبیعی زیبای گذشته لبنان، ابراز عشق به لبنان و تمام بلاد عربی، تشویق امت عرب به بیداری از خواب غفلت، قیام علیه دشمنان و تلاش برای آبادانی و... ارائه می‌شود. در پایان به وجوه اشتراک و افتراق مضامین اشعار میهنی این دو شاعر وطن‌دوست، اشاره خواهد شد.

### ۲-۲. وطن دوستی در اشعار فرخی یزدی

ادبا و شعرای ایران زمین عموماً سعی نموده‌اند در اشعار خود، حس وطن‌دوستی را به بهترین وجه ممکن به تصویر بکشند. در این خصوص، فرخی یزدی یکی از بارزترین مصادیق شاعران معاصر ایرانی است که ابراز عشق و علاقه او به ایران در جای‌جای آثار او به اشکال گوناگون بروز کرده است. از این رو می‌توان گفت که زبان و قلم فرخی یزدی چونان سلاحی برنده در مقابله با دشمنان این ملت بزرگ پرکار بوده است. زندگی پرشور فرخی یزدی چنان با آرمان‌ها و علایق میهنی درآمیخته است که هر نوع پژوهش و گفت و گو درباره زندگی، شعر و اندیشه وی، بدون بررسی نحوه تلقی

شاعر از «میهن» و «ملت» و چند و چون رویکرد او به آرمان‌های میهنی، ناتمام خواهد بود. فرخی در شمار کسانی است که ضمن اعتقاد به برابری انسان‌ها و نفی هر نوع گرایش نژادی، دل‌بستگی عمیقی به میهن و ملت خود داشت. وی با پایبندی به سنت‌های دمکراتیک، جنبش مشروطیت، در جهت تحکیم و تعمیق مبانی ارزش‌های منبعث از این نهضت مردمی، می‌کوشید. شعر او واپسین فروغ‌هایی را بازتاب می‌دهد که با خیزش مشروطه‌خواهی، فروزان شد و پس از دو دهه به خاموشی گرایید. اکنون به نمونه‌هایی از اشعار میهنی فرخی می‌پردازیم.

## ۲-۱. دل‌بستگی به اسطوره‌های ملی و باستانی وطن

عناصر سازنده تصویر در شعرهای فرخی، غالباً عناصر ملی و مذهبی هستند. «عناصری که توده‌های مردم ما با آن‌ها آشنایی کامل دارند و به خدمت گرفتن و استخدام آن‌ها در غزل‌های سیاسی و اجتماعی، کار انتقال پیام و درک شعر را توسط مخاطبان آسان‌تر می‌کند» (نجفدری، ۱۳۷۹: ۲۰۰)، به گونه‌ای که یکی از ویژگی‌های تلقی میهنی فرخی «دل‌بستگی وی به عهد اساطیر و تاریخ باستان» است. رویکرد او به اسطوره و تاریخ، برای فراهم آوردن دستمایه‌ای جهت برانگیختن غرور ملی و ایجاد حس اعتماد در مردم است، تا با اتکا به پیشینه درخشان خود در رویارویی با مخاطراتی که کیان میهن و ملت را تهدید می‌کند و یا از بسط مناسبات عادلانه و انسانی مانع می‌شود، دلیرانه ایستادگی کند. او در سروده خود، بارها از تمسک به گذشته، چنین مقاصدی را تعقیب می‌کند و ایرانیان را سلاله قارن، سیروس و نبیره کشواد و ... می‌خواند:

همتی ای ملت سلاله قارن      غیری ای مردم نییره کشواد  
تا نشود مرز داریوش چو بصره      تا نشود کاخ اردشیر چو بغداد  
(فرخی، ۱۳۹۰: ۲۲)

یکی از عمده‌ترین جلوه‌های دل‌بستگی فرخی به گذشته ایران در بهره‌گیری وسیع از عناصر اسطوره‌ای و تاریخی، نمود می‌یابد. وی ایران را وطنی برای رزم‌آورانی چون قارن، گرشاسب و تهمتن، جاماسپ و ... دانسته است؛ ولی با وجود چنین دلاورانی در گذشته، اکنون بی‌کس و ناتوان شده است:

این وطن رزم‌آوری مانند قارن دیده است  
وقعهٔ گرشاسب و جنگ تهمت‌ن دیده است  
هوشمندی همچو جاماس و پشوتن دیده است  
شوکت گشتاس و دارایی بهمن دیده است  
هرگز این‌سان بی‌کس و بی‌یار و بی‌یاور نبود  
هیچ ایامی چو اکنون عاجز و مضطر نبود  
(همان: ۲۶۷)

دل‌بستگی او به قهرمانان عهد اساطیر، چشمگیرتر از شخصیت‌های تاریخی است.  
بارها در سروده‌های خود از پیکار کاوه با ضحاک، یاد می‌کند و مردم عصر خود را به  
پیروی از شیوه او فرا می‌خواند:  
ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت  
سرمشق گر از کاوه حداد بگیری  
آزادی ما تا نشود یکسره پامال

در دست ز کین دشمنهٔ پولاد بگیری  
(همان: ۳۷)

و در جای دیگر نیز می‌گوید:  
خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت  
کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید  
مپسند خدایا که سر و افسر جم را  
با پای ستم، دیو لگدکوب نماید  
(همان: ۹۱)

آن‌گاه که فرّخی به تضاد منافع ملت و فرمانروایان قوم، اشاره دارد، از اسطورهٔ کاوه  
و ضحاک بهره می‌جوید و «هنگامی که پای تهاجم و مداخلات بیگانه در میان باشد، به  
اسطورهٔ «سلم» و «تور» اشاره می‌کند و انگلیس و روس را به‌عنوان سلم و تور عصر



خویش که در صدد نابودی «ایرج ایران» هستند؛ به تصویر می‌کشد. بدین ترتیب با یادآوری عناصر اساطیری، تضاد آشتی‌ناپذیر استعمارگران را با ایران در یک چشم انداز دلپذیر به نمایش می‌گذارد» (صدری نیا، ۱۳۷۸: ۱۵) و چنین می‌سراید:

عید جم شد، ای فریدون خوبت ایران پرست

مستبدی خوی ضحاک است این خو، نه ز دست

حالی کز سلم و تور انگلیس و روس هست

ایرج ایران سراپا دستگیر و پای بست

به که از راه تمدن ترک بی‌مهری کنی

در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی

(فرخی: ۲۶۷)

و در فرازی دیگر در این خصوص می‌گوید:

نیست چون سلم اگر خائن و دشمن چون تور

ایرج ایران، زیشان ز چه آمد مقهور

اله اله چه شد آن غیرت کشواد غیور

قارنا، ساما، دیگر ز چه خفتند به گور

گاه آن است که بر مام وطن مهر کنید

درگه کینه‌کشی، کار منوچهر کنید

(همان: ۲۷۴)

## ۲-۲-۲. یادآوری گذشته میهن و آرزوی آزادی و آبادانی

تقریباً همه به این نکته بسیار مهم و بارز درباره فرخی یزدی اشاره کرده‌اند که «او شاعری آزادی‌خواه و مبارز بود که برای مبارزه با استبداد و بی‌عدالتی در جامعه، تلاش می‌کرد و بیشتر اشعار او نیز مضمون مبارزه با ستم و آزادی‌خواهی را بیان می‌دارد» (عرفانی بیضاوی، ۱۳۸۳: ۵۵).

در غزل‌های پرشور فرّخی یزدی، عشق به وطن و آزادی و امید به آبادانی، کاملاً ملموس است. به‌طوری که از تعدی و تجاوز ستمکاران به کشورش در رنج و منتظر ناجی و عدالت‌گستر است تا وطنش را از این ویرانی‌ها نجات دهد.

شد بهار و مرغ‌دل، افغان چو بلبل می‌کند

عاشقان را فصل گل گویا جنون گل می‌کند

کی شود آباد آن ویرانه کز هر گوشه‌اش

یک ستمکاری تعدی یا تطاول می‌کند

کشور جم سر به سر پامال شد از دست رفت

پور سیروس ای خدا تا کی تحمل می‌کند

ناجی ایران بود آن‌کس که در این گیر و دار

خوب میزان سیاست را تعادل می‌کند

(فرخی: ۶۹)

وی از آبادانی و نکویی و گسترش خاک ایران در گذشته، سخن به میان می‌آورد و از این‌که سرزمینی هم‌چون بهشت به علت بی‌توجهی فرزندانش به‌وسیلهٔ اجانب، لگدکوب می‌شود، حسرت می‌خورد و چنین می‌گوید:

ای خوش آن روزی که ایران بود چون خلدبرین

وسعت این خاک پاک از روم بودی تا به چین

بوده از حیث نکویی جنّت روی زمین

شهریاران را بر این خاک از شرف بودی جبین

لیک فرزندان او قدرِ ورا نشناختند

جسم پاکش را لگدکوبِ اجانب ساختند

(همان: ۲۶۸)

و در جاهای دیگر از آبادانی مملکت در سایه آزادی و امنیت سخن می‌راند:

جز به آزادی ملت نبود آبادی

آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت

(همان: ۲۲)

گر به آزادی بود آبادی روی زمین

پس چرا بی‌بهره از آن کشور هوشنگ بود

(همان: ۹۳)

ز آزادی، جهان آباد و چرخ کشور دارا

پس از مشروطه با افزار استبداد می‌گردد

(همان: ۱۵۷)

فرخی، وطنش را ویرانه‌ای می‌پندارد که از ستم حاکمان آباد نمی‌شود. وی می‌گوید: در

پی آزادی وطن، جان‌های زیادی فدا شد؛ ولی افسوس که ملت ایران آزاد نشد.

یکدم دل ما غم‌زدگان شاد نشد      ویرانه ما از ستم آباد نشد

دادند بسی به راه آزادی جان      اما چه نتیجه؟ ملت آزاد نشد

(همان: ۱۸۷)

فرخی از فتنه‌ها، ستمگری‌ها و دشمنی‌های ستمگران عهد اساطیر و یورش‌های

مختلف بیگانگان به ایران، یاد می‌کند و اظهار می‌دارد که کشورش با وجود این همه

حمله‌ها، هرگز به ستوه نیامده و هم‌چون کوه، سنگین و محکم بر جای مانده است.

این وطن، فتنه ضحاک ستمگر دیده

آفت پور پشن رنج سکندر دیده

جور چنگیزی و افغان ستمگر دیده

گر چه از دشمن دون ظلم مکرر دیده

باز بر جای فتاده ست به سنگینی کوه

گویا نامده از حمله اعدا به ستوه

(همان: ۱۸)

## ۲-۲-۳. تشویق مردم به حمایت از میهن

عشق به وطن، دین، آزادی، استقلال، عدالت و قانون در سراسر اشعار او، بارها تکرار شده است. از این میان عشق به وطن که همواره در خون فرخی، موج می‌زند و او را به سرودن اشعار میهنی وادار می‌کند، وضوح بیشتری دارد. نمونه‌ای از این عشق و تهییج مردم به حمایت از وطن:

ای خاک مقدس که بود نام تو ایران      فاسد بود آن خون که به راه تو نریزد  
(فرخی: ۵۸)

آخر ای بی شور مردم، عرق ایرانی کجاست؟

شد وطن از دست، آیین مسلمانی کجاست؟

حشمت هرمز چه شد، شاپور ساسانی کجاست؟

سنجر سلجوق کو، منصور سامانی کجاست؟

گنج بادآور کجا شد، زر دست افشار کو؟

صولت خصم افکن نادر شه افشار کو؟

(همان: ۲۶۸)

فرخی در این ابیات برای تحریک مردم از حشمت و جلال اسطوره‌های گذشته، سخن به میان می‌آورد و گذشته درخشان وطن را یادآوری می‌کند. شاعر با هم‌نشین کردن عناصر کهن با زبان معاصر، غیرت مردم را برمی‌انگیزاند تا در برابر اجانب از میهن خود دفاع کنند؛ لذا در مسمّطی وطنی با زبان حماسه به بیان شکوه گذشته ایران می‌پردازد.

این همان ایران که منزلگاه کیکاوس بود

خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود

جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود

نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود

(همان: ۲۶۷)

او در رباعی زیر از وطن و آزادی ملت از بند استعمارگران حمایت می‌کند:

ما زادهٔ کیقباد و کیکاوسیم

جانباختگان وطن سیروسیم

در تحت لوای شیر و خورشید ای لرد

آزاد ز بند انگلیس و روسیم

(همان: ۲۳۰)

در جای دیگر به درگیری‌ها و دشمنی‌های موجود در وطن، اشاره می‌کند و دوای درد

این سرزمین را اتحاد ملت و ایستادگی در برابر اجنبی می‌داند:

این وطن درحال نزع و خصمش اندر پیش و پس

وہ چه حال نزع، کو را نیست بیش از یک نفس

داروی او اتحاد و همت ما هست و بس

لیک این فریادها را کی بود فریادرس

ای هواخواهان ایران نوبت مردانگی ست

پای غیر آمد میان، نی وقت جنگ خانگی ست

(همان: ۲۷۰)

او به ملت ایران خطاب می‌کند که به هممنوع خود یاری کنند:

ای ملت آریین وفاداری کن

در خدمت نوع خود فداکاری کن

اکنون که به بحر ناز و نعمت غرقی

قحطی‌زدگان روس را یاری کن

(همان: ۲۴۳)

دربارهٔ کسانی که وطن‌دوستی آن‌ها به خاطر دزدی از بیت‌المال است و از وطن و مقامی

که در آن نصیبشان شده است فقط به دنبال نفع شخصی هستند؛ این‌چنین گفته می‌گوید:

آنان که به پا بنای هستی دارند

بر مال وطن درازدستی دارند

چون منفعت از برایشان بیشتر است

بیش از دگران وطن پرستی دارند!

(همان: ۲۰۲)

در خصوص تشویق به خرید کالاهای ایرانی و حمایت از تولیدات داخلی و

توجه به صنعتگران وطن، می گوید:

گویم سخنی اگر که تصدیق کنید

آن را به جوان و پیر تزریق کنید

روزی ست که صنعتگر ایرانی را

از راه خرید جنس تشویق کنید

(همان: ۱۸۷)

فرخی جهل و نادانی را مایه رنج و عذاب ملت ایران برمی شمارد و دوی این

پریشانی را کسب علم می داند. او بیان می دارد که سرزمینش از نظر منابع زیرزمینی بسیار

غنی است؛ به طوری که ملت ایران، روی گنج، سکونت دارد. با این توصیف، ملتی

بدبخت تر و فقیرتر از ایرانی وجود ندارد:

دردی بتسر از علت نادانی نیست      جز علم دوی این پریشانی نیست

با آن که به روی گنج منزل دارد      بدبخت و فقیرتر از ایرانی نیست

(همان: ۱۶۸)

فرخی از مردم سست عقیده و بی همت و بی غیرت، می نالد و برای برانگیختن غرور

ملی، معتقد است در این کشور ویرانه، باید انقلابی بر پا نمود و کاخ ارتجاعی و مخالف

با پیشرفت و ترقی را نابود کرد.

در کهن ایران ویران، انقلابی تازه باید

سخت از این سست مردم قتل بی اندازه باید

نام ما، در پیش دنیا پست از بی‌همتای  
 غیرتی، چون پور کیخسرو بلندآوازه  
 شد می‌کند تهدید ما را این بنای ارتجاعی  
 باید منهدم این کاخ را از صدر تا دروازه باید  
 فرخی از زندگانی تنگ‌دل شد در جوانی  
 دفتر عمرش به دست مرگ بی شیرازه باید  
 (همان: ۱۶۸)

## ۲-۳. وطن‌دوستی در اشعار بشاره الخوری

بشاره الخوری در اشعار وطنی خود لبنان و کشورهای عربی، مثل فلسطین، عراق، سوریه و مصر را مورد خطاب قرار می‌دهد. او به عرب و عربی بودن، عشق می‌ورزد و از قضایای عربیت در شعرش دفاع می‌کند. از ستم‌هایی که از جانب حاکمان جور و بیگانگان بر این ملت‌ها، روا شده، از خون جوانان غیوری که برای دفاع از سرزمین، ریخته شده است، از رودها، چشمه‌ها، درختان، نسیم خنک، تپه‌ها، دامنه کوه‌ها، نغمه‌های پرندگان، جنگ‌ها، ویرانی‌ها و ... سخن به میان می‌آورد. او مناظر طبیعی و زیبایی‌های وطن را با تشبیهات جالب توصیف می‌کند و از گذشته لبنان، شادابی، درخشندگی، آرامش و سکونش می‌گوید و جوانان لبنان را خطاب می‌کند که از خواب غفلت بیدار شوند و از بزرگی و شرف وطنشان، دفاع کنند.

شاعر وطنش لبنان را سرزمینی ساده و بی‌تقصیر و با وفا خطاب می‌کند، به طوری که لحافش بوریا و غذایش دانه‌هایی کوچک است. این سرزمین به بیگانگان فروخته شد تا شرابی در کاسه‌ها ریخته و عیش و نوشی برای حکام جور فراهم شود و جان‌های انسان-هایی فقیر و مظلوم به درد آید.

لبنان یا بلد السداجه و الوفا

حلم... و هل غیر الطفولة يحلم

هَذَا حَصِيرَ كَ وَ الْحَبُّ يُبَاتُ أَلْتَى

كَانَتْ غِذَاءَكَ وَاللَّحَافُ الْمُبُهُم

بِيعَتْ لِتَهْرَقَ فِي الْكُؤُوسِ مَدَامَهُ

هِيَ -لَا رَوْتَهُمْ- أَنْفُسُ تَتَّالِمُ

(بشاره الخوری، ۲۰۰۸: ۱۶۴)

## ۲-۳-۱. سرزنش وطن

شاعر سرزمینش را صدا می‌زند و می‌گوید: زمانه بزرگ شد و ترقی کرد؛ ولی تو همواره مثل دیروز هستی و بزرگ نشدی و پیش‌رفتی نکردی. وی وطنش را به بچه‌ای تشبیه می‌کند که امید دارد از شیرخوردن بازداشته شود و روی پاهای خود بایستد و مستقل زندگی کند. در پایان اظهار می‌دارد، زمانه به‌گونه‌ای شد که فضیلت‌ها، اهل فضل را بدبخت و سیه‌روز می‌کند و راستی و صداقت کشنده و مروّت و جوانمردی نابودکننده است. یعنی انسان‌های با فضیلت، راستگو و جوانمرد در این زمانه جایگاه ندارند.

كِبْرَ الزَّمَانِ وَلَا تَزَالُ كَأَمْسِيهِ      فَعَسَاكَ تَكْبِيرُ أَوْ لَعَلَّكَ تُفْطَمُ  
زَمَنٍ بِهِ تُشَقَّى الْفَضَائِلُ أَهْلَهَا      الصَّدَقُ يَقْتُلُ وَالْمَرْوَةُ تُعَدُّمُ

(بشاره الخوری: ۱۶۵)

شاعر وطنش لبنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«ای لبنان، تو با این‌که با شاعرت کج خلقی کردی و با او دشمنی ورزیدی؛ ولی او همچون عاشقِ دل‌باخته، به تو عشق ورزیده و سرزش‌ها و ملامت‌ها را رها کرده و با سلام و صلوات به سویت آمده است و در همه حال، شیفته تو بوده است.»

لَبْنَانُ شَاعِرِكَ الَّذِي غَاظَبْتَهُ      تَرَكَ الْعِتَابَ وَقَدَّ أَتَاكَ يُسَلِّمُ  
صَدُّ أَحَكَّ الشَّادِيَّ عَلَيَّ هَضْبَاتِهِ      كَمَّ مَعْبِدَ فِي عَوْدِهِ يَتَرَنِّمُ  
هُوَ فِي كَلَا حَالِيكَ أَنْتَ غَرَامُهُ      وَعَلَى كَلَا حَالِيهِ ذَاكَ الْمُعْمُ

(همان: ۱۶۵)



## ۲-۳-۲. عشق به لبنان و ذکر مناظر طبیعی آن

در قصیده «أجل سئنا الهوانا: بله، از پستی و خواری خسته و رنجور شدیم.» شاعر از زادگاهش، لبنان، می‌خواهد تا بیشتر با او صحبت کند. درباره نهرهایی که آب سرد و خنکش به انسان تشنه، جان دوباره می‌بخشد و از نسیم نرم و لطیفش که رد و بدل می‌شود، پیوسته می‌وزد و شاخه‌های درختان را به رقص درمی‌آورد. آن دامنه کوه‌ها که معبدی برای جوجه‌های پرنده‌هاست؛ به طوری که آن پرندگان با آهنگ‌های موزون برای پروردگارشان نغمه‌سرایی می‌کنند.

إيه لبنان و الجداول تجرى      فيك برداً فتنعش الظمّانا  
إيه لبنان و النسيم عليلاً      يتهادى في عطف الأغصانا  
حبذا السفح معبداً لصغار الط      طير تشدو لربها الألعانا  
(بشارة الخوري: ۲۰)

شاعر در ابیات فوق با تشبیهات جالبی به وصف رودها، نسیم‌های لطیف و خنک، درختان، دامنه کوه‌ها و نغمه پرندگان لبنان می‌پردازد.

شاعر در سال ۱۹۳۳م در رثای ودیع عقل، رئیس مطبوعات و دومین رئیس مجمع علمی لبنان، بعد از عبدالله البستانی، لبنان را صدا می‌زند و با تشبیهات زیبا، این چنین توصیفش می‌کند: ای لبنان، جایگاهت در میان لاشخورها و کرکس‌ها مکانی پاک و مقدس است و سینه‌های پاکت در معرض منقار آن کرکس‌هاست.

مترسک یا شیخ روی تپه‌هایت دراز می‌کشد و از گل‌ها و شکوفه‌های آن تپه‌ها متأثر می‌شود و چشمه به کشتزارها می‌خندد و محصول آن مزارع، چیزی نمانده که داسِ درو را ببوسد. ای لبنان، آسمانت صاف و خانه‌ات خندان و درونت سیراب و همسایه‌ات تشنه است.

لبنان هل مرت بخاطرة المنى      و تخيل المتشائم المتمادى  
و أيام و كرك في النور مقدس      حرّ الجوانح بارز الم نقاد  
أيام يضطجع الخيال على الربى      متأثراً من زهرها بوساد  
و النبع يضحك للمزارع والجنى      و يكاد يلثم منجل لحصاد

وَ سَمَاكَ صَافِيَةً وَ بَيْتَكَ ضَاحِكٌ      وَ حِشَاكَ رِيَانٌ وَ جَارِكَ صَادِ  
(همان: ۱۷۵)

شاعر قصیده «ذکری بردی: یاد و خاطره رود بردی» را در جشن دانشکده علمی الوطنیه دمشق در سال ۱۹۳۲م سرود. وی در این قصیده، آخرین شبی را به یاد می‌آورد که در کنار این رود، اشعارش را سرود و از رود، درباره سواحلش که در آن تفریح و استراحت می‌کرد، سؤال کرد. رود مهربان، هنگامی که جسم رنگ پریده و رنجور و چهره سیاه و نیم سوزش را دید، از روی درد به حالش گریست.

أَنَا مَذْأَيْتَ النَّهْرِ آخِرَ لَيْلَةٍ      كَانَتْ لَنَا، ذَكْرُتُهُ إِنْشَادِي  
وَ سَأَلْتُهُ عَنْ ضَفَّتَيْهِ: أَلَمْ يَنْزِلْ      لِي فِيهِمَا أَرْجُوْحَتِي وَ وَسَادِي  
فَبَكَيَ لِي النَّهْرَ الْحَنُونَ تَوَجَّعًا      لَمَّا رَأَى هَذَا الشُّحُوبَ الْبَادِي  
وَ رَأَى مَكَانَ الْفَاحِمَاتِ بِمَفْرَقِي      تِلْكَ الْبَقِيَّةَ مِنْ جُذْيٍ وَ رِمَادِ  
(همان: ۱۴۴)

شاعر در قصیده «الکوکب: نام هتلی در بیروت» که آن را در سال ۱۹۳۴م سروده است، بیروت را خطاب می‌کند و عشق و علاقه‌اش را نسبت به آن ابراز می‌کند. وی خود را شریک مصیبت‌ها و حوادث تلخ و ناگوارش می‌داند و معتقد است که او از زمین و آسمان این شهر، الهام گرفته است. سپس شب‌هایی را به یاد می‌آورد که با بلبل‌ها، تپه‌ها و ستارگانش در عشق بازی، رقابت می‌کرد. وفاداری خودش را به بیروت گوشزد می‌کند و از این‌که این شهر، هر روز به نابودی پیش می‌رود و شادی‌هایش به عزا تبدیل می‌شود، افسوس می‌خورد. در نهایت، خود را مطیع اوامر بیروت می‌داند و عشق و علاقه‌اش را به آن ابراز می‌دارد و معتقد است که عشق می‌سازد و آباد می‌کند و دشمنی و کینه توزی ویران می‌سازد.

بِیْرُوتَ هَلْ نَزَفْتُ عِیُونَكَ دَمْعًا      إِلَّا تَرَشَّفَهَا فُوَادِي الْمَغْرَمُ  
أَنَا مِنْ نَثْرَاكِ، فَهَلْ أَضْنُ بِأَدْمَعِي      فِي نَكْبَتَيْكَ وَ مِنْ سَمَائِكَ أَلْهَمُ  
كَمْ لَيْلَةٌ عَذْرَاءٌ جَاذَ بِهَا الْهَوَى      أَنَا وَ الْعِنَادِلُ وَ الرَّبِّيُّ وَ الْأَنْجَمُ  
أَنَا مِنْ بَلَوَاتٍ وَ فِئَاءٍ وَ بَيَانَةٍ      هَلْ كَانَ غَيْرُهُمَا الطَّرَازُ الْمَعْلَمُ  
لَهْفِي عَلَيْكَ، أَكَلْتُ يَوْمَ مَصْرَعِ      لِلْحَقِّ فِيكَ وَ كُلِّ عِيدٍ مَاتَمُ

وُ الْأَمْرُ أَمْرُكَ لَوْ رَجَعْتَ إِلَى الْهُدَى      الْحَبَّ يَبْنِي وَ التَّبَاغُضَ يَهْدِمُ

(همان: ۱۸۱)

شاعر در سال ۱۹۳۴م به مناسبت یادبود تأسیس مدرسه «الحمکه» قصیده ای تحت عنوان «وکرأئسور: لانه عقابها» سروده و با عبارات زیبایی آن مدرسه را توصیف کرده است. بشاره‌ الخوری خود در مدرسه الحکمۀ، درس خوانده و در آن با شاعرانی چون «ودیع عقل» و «جبران خلیل جبران» آشنا شده است.

إِيهَ وَ كَرُّ النَّسُورِ لَمْ يَحْضَنْهُ الْأَرْزُ      وَلِيَدًا أَبْرَ مِنْكَ وَأَجْرًا  
مَا ادْلَهَمَّتْ سَمَاءُ لُبْنَانَ إِلَّا      أَطْلَعْتَ مِنْكَ فِي دِيَاغِيهِ فَجْرًا  
تُؤَثِّرَ الْمَوْتَ أَوْ تَعِيشَ عَزِيزًا      مَارِنًا شَامِخًا وَ وَجْهًا أَغْرًا  
فَخَرَّ بِيْرُوتَ أَنْ تَمُدَّ جَنَاحِيكَ      عَلِيهَا، أَعْظَمَ بِذَلِكَ فَخْرًا  
جَعَلَ اللهُ كُلَّ عَمْرِكَ عَيْدًا      حَمَلْتَ كُلَّ سَاعَةٍ مِنْهُ بُشْرًا  
مَا نَسِينَا يَا صَرْحَ تِلْكَ اللَّيَالِي      يَوْمَ كَانَتْ أُمُّ الْحَوَادِثِ بِكَرًا  
نَحْلُمُ الْحَلْمَ كَالصَّبَاحِ افْتِرَارًا      وَ كَزِ هَرِّ الرِّيَاضِ لَوْنًا وَ عَطْرًا  
أَكْبَرُ الْهَمِّ أَنْ نَجُوزَ امْتِحَانًا      آخِرَ الشَّهْرِ أَوْ نُؤَلِّفَ سَطْرًا  
كَمْ نَظَرْنَا مِنْ كَوْتِيكَ إِلَى الْكُو      نَ وَ هَلْ تَعْرِفُ الطُّفُولُكُ شُرًا؟

(همان: ۱۹۸)

## ۲-۳-۳. وصف نماد میهن

در قصیده «عید الجهاد» پرچم لبنان را ندا می‌کند و آن را این‌گونه توصیف می‌نماید: ای پرچم لبنان، تو درخت سبز ارز (نماد لبنان) را در خود جای دادی. درختی که خون جهاد، آن را با گل‌هایش پوشاند. پرچم این سرزمین بر نوک هر نیزه‌ای نصب می‌شود به طوری که پرندگان خوش‌الحان، روی شاخ و برگ‌های انبوهش، نغمه‌سرای می‌کنند. در ادامه می‌گوید: ای پرچم، به ماه تشرین اول (نوامبر) بگو ما زخم خون‌آلود تو را در آن شب فتنه، فراموش نمی‌کنیم و علیه دشمنان، سپاه عظیمی را به راه می‌اندازیم و خود را آماده‌ مرگ و جان‌فشانی می‌نماییم و معتقد است مرگ بهتر از زندگی در وطنی است که رو به

نابودی است. بنابراین خود و فرزندانش را برای شهادت آماده می‌سازد تا خونشان درخت استقلال و پیروزی را آبیاری کند و مردم، عید قهرمانی و پیروزی را جشن بگیرند.

أيهذا اللّواءِ من خضرة الأُر  
قد نشدناك عند كل قنّاء  
قل لتشرين مانسينالك الجر  
نحن والموت صاحبان على الدهر  
نحن لأنحسب الحياء حياء  
هكذا تحقّفى البطولة بالعي  
ز كساها ذمّ الجهاد وروده  
و على كل أيكه غريده  
ح المدمى فى الليله العريده  
ر حشدنا ارواحنا و بنوده  
أو نفدى أوطاننا المعبوده  
د و تسقى أبناءها عنقوده

(همان: ۱۹۸)

شاعر در قصیده «فتن الجمال: فتنه‌های زیبایی» لبنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و چنین می‌گوید: ای لبنان، ای شیدا و دلباخته بیان؛ آیا شهامت و جنگ و مبارزه‌ام را به یاد داری یا فراموش کرده‌ای؟ برای بقای تو هر درد و جراحتی را به جان خریده تا پرچمت را در بلندای میدان جنگ نصب کرده‌ام.

لبنان يا وله لبيان اذاکر  
قبلت باسمك كل جرح سائل  
أم لست تذكر نجدتى و كفاحى  
و ركزت بندك عاليا فى الساح

(همان: ۲۷۰)

## ۲-۳-۴. دعوت به روستا و یادآوری خاطرات آن

شاعر در قصیده «عودوا إلى تلك القرى» به مردمی که از روستاها به شهرها مهاجرت کرده‌اند، می‌گوید: به روستاها برگردید. یقیناً زرق و برق شهرها شما را از دل روستاها جدا کرده است. سپس خاطرات مکان‌های مقدس مادران، خواهران، دوستان، بوسه‌های دوران کودکی درون روستا، صحنه‌های زیبای چرخ‌های آبکشی چاه‌ها در نیمروز و بالاخره تپه‌ها و آشیانه پرنده‌گان، روستاها را یادآوری می‌کند:

عودوا إلى تلك القرى فلقد  
الذكريات على مقاديسها  
قُبَل الطُفولة فى تراثيها  
سَلَحْتَكُمْ عَنْ قَلْبِهَا الْمَدَن  
الأم والأخوات و السكن  
ليت الحياء لبعضها ثمن

تَحْتَ الدَّوَالِي مَلْعَبٌ بِهَجٍّ      عِنْدَ الظَّهِيرَةِ وَالرَّبِيِّ وَكُنْ  
(همان: ۲۹۲)

در پایان همین قصیده، ویرانی‌های روستاهای لبنان را یادآوری می‌کند که چگونه خانه‌ها، بستان‌ها و استراحتگاه شتران در روستاهای لبنان عزیز و محبوب، متروکه شده‌اند. به طوری که خبری از چارپایان در طویله‌ها و اسطبل‌ها نیست. از مردمی که به شهرها مهاجرت کرده‌اند، می‌خواهد به روستاها برگردند تا غمگینی و افسردگی‌اش به لبخند بر لب‌ها تبدیل شود. سرانجام از لبنان می‌خواهد که از روزگار بپرسد: با ما چه کرده است؟ چرا جنگ‌هایش به آتش‌بس، تبدیل نمی‌شود.

لبنان - لُبْنَانُ الحَيِّبُ خَوِي      لَأُبَيِّتُ لَأُالبِسْتَانُ لَأُالعَطْنُ  
خَلَّتِ المرَابِطُ مِنْ سَوَابِقِهَا      وَ تَنَاءَبَتِ بحِبَالِهَا الأَثْنُ  
عُودُوا إِلَى تِلْكَ القُرَى فَعَلَى      بِسْمَاتِهَا يَتَمَزَقُ الحَزْنُ  
لُبْنَانَ مَا فَعَلَ الزُّمَانُ بِنَا      سَلَهُ أَمَا لِحَرُوبِهِ هُدْنُ  
(همان: ۲۹۳)

## ۲-۳-۵. سرافرازی وطن و تشویق مردم به قیام و سازندگی

و در قصیده «مُتْ عزیزاً أَوْ عِشْ بِهَا مُسْتَقِلًّا: با عزتِ بمیر یا با آن (بیروت) مستقل زندگی کن» لبنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که با او بیشتر سخن بگوید و سخن را به درازا بکشد. سپس زیبایی و درخشندگی گذشته و جوانان شجاع و دلاورش را به یاد می‌آورد. از این‌که اکنون به نابودی کشیده شده و در چهره این وطن جز ناامیدی و آتشِ شعله‌ور، نمی‌بیند؛ افسوس می‌خورد. در ادامه به توصیف حاکمان آن می‌پردازد که صاحب عقل و اندیشه، نیستند و با سلطهٔ احمقانهٔ خود شایع‌ترین شکنجه‌ها و کشتارها را به راه می‌اندازند و با این سرگرمی، هر روزشان عید است و هر روز این سرزمین غم و اندوه. در پایان لبنان را صدا می‌زند و می‌گوید: ای لبنان به پا خیز و به آینده، امیدوار باش و آثار ویران‌شدهٔ آبا و اجدادت را از نو بساز و بدان که پیروزی شرافتمندانه در پاره کردن غل و زنجیر اسارت و بندگی از گردن مردم و انتشار عدل و دادگستری است.

ایه لبنانَ اَینَ عُثْرُکَ البیـــــــــــــــــ  
 لأرأیَ فیکَ کیفما سرتَ إلا  
 رَبِّ مَنْ یَدعیَ الهدایةَ لا یمــــــــــــــــ  
 تبصرَ الناسَ تحتَ إمرته الحمــــــــــــــــ  
 کُلَّ یومَ لهُ مِنْ اللّهُوَ عید  
 قُمْ عَلی ساعِدِ الرِّجاءِ وَ جدد  
 شَرَفَ الفَتْحِ أَنْ تُحْطَمَ قَیداً  
 ضاء؟ اَینَ العرین؟ کیفَ اضمحلا؟  
 نظراً یائساً وَ زناداً شعلاً  
 لیکَ رأیاً وَ لا یحکَمَ عَقلاً  
 لقاءَ أُسرى مُکبِلینَ وَ قَتلی  
 کَرِثاءَ عَلی ضَریحکَ یُتلی  
 مِنْ القَدیمِ الأباءِ ما کادَ یبلی  
 عَن رِقابِ الوَری وَ تَنشرَ عَدلاً  
 (همان: ۱۹۶)

البته در ابتدای همین قصیده، کشورش را به حفظ عزت و سربلندی و عدم پذیرش خفت و خواری دعوت می کند و می گوید: یا با عزت و سربلندی بمیر و تن به ذلت و پستی نده و یا با بیروت مستقل و مقتدر، زندگی کن؛ زیرا ملتی که جوانان رشید و دلاوری داشته باشد، همیشه برای مبارزه و دفاع آماده است و شمشیرهایش را در روز جنگ با خون دشمنان کینه تیز آبیاری می کند. در ادامه به یادآوری دو رود «بردی» و «فرات» می پردازد که همچون گهواره ای بیروت را از زمان های پیشین در بر گرفتند. به درخت ارز (نماد پرچم لبنان) که در برابرش سر فرود می آورد، اشاره می کند

مُت عَزِیزاً أَوْ عِشْ بِهأُ مُسْتَقِلاً  
 کَیْفَ تَرْضی لَهَا العَلی أَنْ تَدَلَّ  
 أُمهُ تُنْبِتِ النِّصْلَ وَ تَسْقِیــــــــــــــــ  
 هِأَ لِیومَ الوَغیِّ إِباءَ وَ غِلا  
 بَرَدی وَ الفِراتَ هَزَّأَ لَهَا المَهــــــــــــــــ  
 سَدَ قَدِیماً وَ أَرزُ لُبْنانَ صَلی  
 (همان: ۱۹۵)

شاعر در پایان قصیده «لبنان یا راحة الأرواح: لبنان ای آسایش جانها» و وطنش، لبنان را بهشت جانها می داند که در شب های این بهشت، جشن عروسی جوانان لبنانی بر اثر بمبارانها به مصیبت و ماتم تبدیل می شود. گاهی لبنان، بزرگ جلوه داده می شود و گاهی برای موضوعی تحقیر می شود. اسمش ارج نهاده می شود ولی وجود و جوهرش کوچک شمرده می شود. گاهی این کشور گمدی و نمایش مضحک، قرار می گیرد و زمانی تکذیب و گاهی تأیید می شود. در پایان خطاب به جوانان لبنان چنین می گوید: ای جوانان لبنان، از

خواب غفلت، بیدار شوید. این دو گروه یکسان‌اند: کسانی که از حق، غافل شدند و گروهی که مردند. در اینجا شاعر، کسانی که خود را به خواب غفلت فروبرند و حق را نادیده بگیرند و از حق خود و دیگران دفاع نکنند؛ همانند انسان مرده می‌پندارد.

لُبْنَانُ يَا جَنَّةَ الْأَرْوَاحِ مَا فَعَلْتَ      بَكَ اللَّيَالِي؟ فَعَادُ الْعَرَسِ مَأْسَاتَا  
 قَدْ كَبُرُوكَ، لِأَمْرٍ صَغْرُوكَ بِهِ      قَدْ فَخَمُوا الْأَسْمَ لَكِنْ حَقَّرُوا الذَّاتَا  
 فِي كُلِّ طَرْفَةٍ عَيْنٍ: أَنْظُمُ جَدِّدَ      مِنْ سُوءِ حَظِّكَ قَدْ ظَنُّوكَ مَلْهَاتَا  
 كَأَنَّمَا كُنْتَ لَوْحًا فِي مَكَاتِبِهِمْ      تَمْضَى الْأَكْفَ بِهِ مَحْوًا وَإِثَاتَا  
 فَيَبْنَانُ، هَبُّوا مِنْ رُقَادِكُمْ:      سَيِّانَ مَنْ نَامَ عَنِ حَقِّ وَمَنْ مَاتَا  
 (همان: ۲۰۳)

در ادامه دیگران را تحریض می‌کند که برای یاری به قهرمانان، بپا خیزند: بپا خیز تا زخم‌های قهرمانان را لمس کنیم به طوری که با کشیدن دست‌هایمان بر روی زخم‌ها، بوی خوش منتشر شود و آلامش کم شود. بپا خیز تا یک روز از عمرمان را برایشان گرسنه بمانیم (روزه بگیریم) تا بهای غذایمان را به عنوان هدیه‌ای به آن‌ها عطا کنیم. آن روزه را روزه رمضان مسلمانان یا روزه عید پاک مسیحیان، فرض کن. یقیناً حقی که این شهدا به خاطر ادای آن مردند، حق ماست. به طرفش حرکت کنیم. هر جا که باشد؟

قَمِ إِلَى الْأَبْطَالِ نَلْمَسُ جِرْحَهُمْ      لَمَسَةً تَسْبُحُ الطَّيِّبِ يَدَانَا  
 قُمْ نَجِّعْ يَوْمًا مِنَ الْعَمْرِ لَهُمْ      هَبْ صَوْمِ الْفَصْحِ، هَبْ رَمَضَانَا  
 إِنَّمَا الْحَقُّ الَّذِي مَاتُوا لَهُ      حَقُّنَا، نَمْشِي إِلَيْهِ أَيْنَ كَانَا  
 (همان: ۲۲۶)

## ۲-۳-۶. ملی‌گرایی عربی

همان‌طور که گفتیم، اخطل صغیر به عرب و کل بلاد عربی عشق می‌ورزد و در سروده‌هایش توجه خاصی به مسایل عربیت دارد؛ لذا درباره رنج‌ها، مصیبت‌ها، مبارزات مردم و مناظر طبیعی سرزمین‌های عربی، مثل شام، فلسطین، مصر و عراق (بغداد اشعاری سروده است که به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

در نگاه بشاره الخوری، قوم عرب، امتی واحدند و هیچ فرقی بین یک کشور عربی با کشور عربی دیگر نیست، همگی در راحتی و سختی، دوست و برادر یکدیگرند. در قصیده «یا ربی لا تترکی ورداً: ای تپه‌ها گلی را رها نکنید» تپه‌های لبنان را صدا می‌زند و عشق شام را نسبت به لبنان بیان می‌دارد: ای تپه‌ها، گلی را رها نکنید و گل‌های افحوان (بابونه) را باقی نگذارید. شام از روی شوق و عطش به طرف لبنان در راه است. پس راه‌ها را با قلب‌ها و دهان‌ها و نغمه‌سرایی مفروش سازید.

يَا رَبِّي لَا تَتْرُكِي وَرْدًا      دَاً وَ لَا تُبْقِي أَقْحَا  
مَشَّتْ الشَّامَ إِلَيَّ      لُبْنَانَ شَوْقًا وَ الْبِيْحَا  
فَأَفْرَشِي الطُّرُقَ قُلُوبًا      وَ تُغْشِيهَا وَ صَدَا  
(همان: ۲۷۲)

در ادامه می‌گوید: مجد و بزرگی بر آرز (درختی که نماد لبنان است) شمشیرها و زخم‌ها را جمع کرد و شام و لبنان، پرچم سرخ و حق آشکار را نصب می‌کنند.

جَمَعَ الْمَجْدَ عَلَيَّ الْأَرْزَ      سِيَّوْفًا وَ جِرَاحَا  
يَتَشَرَّعَانِ الرَّأْيَةَ الْـ      حَمْرَاءَ وَ الْحَقَّ الصُّرَاحَا  
(همان: ۲۷۲)

و سپس لبنان را صدا می‌زند و می‌گوید: ای سرور آرز (لبنان)، بپا خیز و خوش آمد بگو. زیرا ماه شب چهارده سرزمین شام نمایان شد. درخشش عبد شمس، شب را با روشنایی صبح پر کرد. انقلابی که شما (شام و لبنان) بپا نمودید و شعله‌ور ساختید، از آن انقلاب، با جراحات‌ها و قربانی شدن‌ها استقبال نمودیم. ما در جهاد شبیه هم هستیم و در سلاح برابر و برادر هم.

قُمِ وَ رَحِبِ سَيِّدَ الْأَرْزِ      زَبَدِرَ الشَّامَ لَاحَا  
غَرَّةً مِنْ عَبْدِ شَمْسٍ      تَمَلُّاً اللَّيْلَ صَبَاحَا  
نُورَةَ فَجْرِ ثَمَاهَا      فَلْتَمْنَاهَا جِرَاحَا



و تَسَاوِينَا جِهَاداً      و تَأْخِينَا سَلَاحاً  
(همان: ۲۷۲)

## ۲-۳-۶-۲. فلسطین

شاعر درباره فلسطین و جهاد مقدسش چنین می‌گوید: ای جهاد مقدس که مجد و بزرگی برایت کف زد و درخت غار بر آن لباس ارغوانی پوشاند. فلسطین به عزت و شرف این جهاد، افتخار می‌کند و آن را بنای بلند و باشکوهی می‌داند که هیچ مقام والایی در شرف و رفعت به آن نزدیک نمی‌شود. در پایان فلسطین را به انسانی تشبیه می‌کند که دشمن، پیشانی‌اش را مجروح می‌کند و خون از آن جاری می‌شود و لب‌های مردم عاشق، آن پیشانی زخمی را می‌بوسد و نجوا، ناله دردمند عرب را در برابر چشمان دوستداران وطن، آشکار می‌کند.

يَا جِهَاداً صَفَّقَ الْمَجْدَ لَهُ      لَبِسَ الْغَارَ عَلَيْهِ الْأُجْوَانَا  
شَرَّفَ بَاهِتِ فِلَسْطِينَ بِهِ      وَ بِنَاءٍ لِلْمَعَالِي لِأَيْدَانِي  
إِنْ جَرِحَا سَالَ مِنْ جِبْهَتَيْهَا      لَنَّمَّتَهُ بِخَشْوَعِ شَفْتَانَا  
وَ أُنِينَا بَاحْتِ النَّجْوَى بِهِ      عَرَبِيًّا رَشَفْتَهُ مَقْلَتَانَا  
(همان: ۲۲۵)

سپس او مشاعر عربیتش را که به وسیله روح وطنی صادق به رشد و کمال رسیده، دنبال کرده و فلسطین را خطاب می‌کند که ما به خاطر دردها و مصیبت‌هایت، به زودی درد و رنج خود را فراموش می‌کنیم و ما به عهد و پیمان با تو، وفاداریم. از وقتی که خود را شناختیم، شهر یشرب و شهر قدس، دو کعبه ما هستند که آن دو را مقدس می‌شماریم و عشق عرب، عشق همه ماست. بنابراین، بیت آخر را می‌توان بهترین دلیل بر روحیه عربیت شاعر دانست.

يَا فِلَسْطِينَ أَلْتِي كِدْنَا لِمَا      كَابَدْتَهُ مِنْ أَسَى نَنْسِي أَسَانَا  
نَحْنُ يَا أُخْتِ عَلَيَّ الْعَهْدِ الَّذِي      قَدْ رَضَعْنَاهُ مِنَ الْعَهْدِ كِلَانَا  
يَثْرِبِ وَالْقُدْسِ مُنْذُ احْتَلَمَا      كَعَبْتَانَا وَ هَوَى الْعَرَبِ هَوَانَا  
(همان: ۲۲۶)

یکی از زیباترین قصاید بشاره‌ النخوری، قصیده‌ای است که در رثای احمد شوقی در سال ۱۹۳۲ م در قاهره سرود. در آن، کشور مصر را مورد خطاب قرار می‌دهد و درباره‌ زیبایی‌هایش، باغ‌های پر از میوه‌های نوبر، سخن می‌گوید. سپس اشاره دارد به این‌که کشور لبنان، دارای اهداف، آرمان‌ها، افتخارات بلندی است. در ادامه از مصر می‌پرسد: آیا جز این است که قلب تو در درون لبنان و اشک تو در کاسه‌ چشمش و سرچشمه‌ات، سرچشمه‌ او و شاعرت، شاعر اوست؟ شاعر با این جمله عشق و ارادت خود را به مصر ابراز می‌کند و او را همچون کشور خود می‌داند.

ياِ مصر ما انفتحتْ عین علی حسن  
و لا تفتقتْ الافکار عن ادب  
هل کان قلبک إلا فی جوانجه  
لبنان یا مصر مصر فی مطامجه  
أو کان منبت مصر غیر منبته  
إلا و أطلعت الفأ من نظائره  
إلا و أنبت روضاً من بواكره  
أو کان دمعك إلا فی محاجرہ  
كما علمت و مصر فی مفاخره  
أو کان شاعر مصر غیر شاعره؟  
(همان: ۱۵۶)

شاعر در قصیده «الزهاوی» بغداد را خطاب می‌کند و به خورشیدش می‌گوید تا پنهان نشود و در مدار قلب‌ها جای گیرد. شاعر، شهر بغداد را وطن جهاد و مبارزه و دایه‌ ادبیات غنی می‌داند، شهری که رودهای دجله و فرات برایش قصیده‌های روزگار شگفت‌آور را می‌خوانند و قافیه‌هایش با نغمه‌های بشارت‌ها و جنگ‌ها می‌رقصدند.

قُولی لشمسک لا تغیبی  
بغداد، یا وطن الجهاد  
غناک دجله و الفرات  
رقصت قوافیهها علی  
و تکبیدی فلک القلوب  
و مرضع الأدب الخصب  
قصائد الزمن العجیب  
نغم البشائر و الحروب  
(همان: ۲۲۹)

در ادامه بغداد را شیفته و دلباخته زیبایی و تماشاخانه غزل شاد و طربناک می‌داند؛ بغدادی که در آن مکارم برای عربیت، دانشگاه دل‌ها را بنا کرد و خانه‌ای پر از اخلاق است که اخلاق ملت‌ها از آن خانه به ستوه درآمد. خانه‌ای که دین‌های سخاوتمند را گسترش داد و ناله‌های پیامبر اسلام (ص) در رسالتش و دردهای صلیب حضرت عیسی (ع) انواع ندبه‌ها را در برگرفت.

بغداد یا شغف الجمما	ل وَ مَلَعَ بِالْغَزْلِ الطَّرُوبِ
بنت المکارم للعروبه	فیک جامعۀ القلوب
بیت من الأخلاق ضا	قت عنه أخلاق الشعوب
وسع الدیانات السما	ح وضم أشتات الندب
زفرات أحمد فی رسا	لته و الام الصلیب

(همان: ۲۳۰)

احسان عباس می‌گوید: «از زیباترین ابیات در قصیده «الزهاوی» ابیاتی است که شاعر در آن بغداد را زنده و کوچ بیابانی‌اش را توصیف می‌کند». (عباس، ۱۹۶۱: ۶۲). وی بغداد را ندا می‌کند و می‌گوید: ای بغداد، شب پیمایی از من چیزی جز کابوس و مترسک شبه‌ناک را با خود حمل نکرد. بیابان با دیدن آن مترسک رمید و تپه شنی به تپه شنی دیگر رو آورد و جماعت ملخ‌ها از دهانه‌های کوچک روزنه‌های آن تپه‌ها، استراق سمع می‌کردند و از یکدیگر پرس‌وجو می‌نمودند، درحالی که قیس بن الملوح (مجنون لیلی) را در لاغری و رنگ‌پریدگی صورت، مشاهده می‌کردند. آن‌ها لکننت زبان داشتند و صحبت‌هایشان با شعر نسیب آمیخته شده بود. در پایان می‌گوید: آن‌ها از یکدیگر می‌پرسیدند: آن جوان عربی که در جامه بیگانه و ناآشناست، چه کسی است؟

بغداد، ما حمل السری	مئی، سوی شبح مریب
جفلت له الصحراء و ال	تفت الکثیر الی الکثیر
و تنصت زمر الجنا	دب من قویهات لثقوب
یتساءلون، و قد رأوا	قیس الملوح فی شحوبی

و التَّمَمَاتِ عَلَيَّ الشِّفَا  
و مَضْرِبَاتِ بَالِنِ سَيْبِ  
يَتَسَاءَلُونَ: مَنْ الْفَتَى الْـ  
عَرَبِيٌّ فِي الزَّيِّ الْغَرِيبِ؟  
(همان: ۲۳۱)

در ادامه ابیات فوق این گونه بیان می‌دارد: من اشک ادبیات محزون و پیام درد ذوب کننده، از قلب افسرده لبنان، برای قلب افسرده بغداد هستم. در این بیانات پیوندی محکم بین قلوب مردم لبنان و مردم عراق، ایجاد می‌کند که نشانه روحیه بالای عربیت شاعر است.

أَنَا دَمْعَةُ الْأَدبِ الْحَزِيْبِ  
مَنْ قَلْبِ لُبْنَانَ الْكَثِيْبِ  
نِ رِسَالَةُ الْأَلَمِ الْمِ ذِيْبِ  
بِ لِقَلْبِ بَغْدَادِ الْكَثِيْبِ  
(همان: ۲۳۲)

در پایان این قصیده، بشاره الخوری، لبنان را برادر با وفای عراق می‌داند و آن دو را، آزاده و مهد عشق و مأوای بلبل و طلیعه‌ای از ابرهای باران‌زای آسمان و دو گل بر شاخه بریده شده می‌پندارد:

و أَخُو الْوَفَا، لُبْنَانُ، يَرِ  
هُوَ وَالْعِرَاقُ الْخُرُّ: مَهْـ  
فَجِرَانِ مِنْ مِزْنِ السَّمَا  
فَلِ مِنْهُ فِي الثُّوبِ الْقَشِيْبِ  
دَهْوِيَّ وَ أَيْكُهُ عِنْدَلِيْبِ  
ءَ وَ وَرْدَتَانِ عَلَيَّ قَضِيْبِ  
(همان: ۲۳۵)

## ۲-۴- وجوه اشتراک و افتراق در اشعار وطن‌دوستی بشاره الخوری و فرخی یزدی

### ۲-۴-۱. وجوه اشتراک

- ۱- هر دو شاعر به وطن خود عشق می‌ورزند و برای پیشرفت و آبادانی جامعه و گسترش فرهنگ عمومی سرزمین خود شعر می‌سرایند.
- ۲- در اشعار هر دو شاعر توجه به مظلومین جامعه و مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی و مخالفت با سیاست‌های استعماری غرب موج می‌زند.

۳- هر دو معتقدند که در گذشته، وطنشان بهشت روی زمین بوده است و اکنون توسط حاکمان جور و بیگانگان متجاوز به ویرانه‌ای تبدیل شده است؛ لذا مردم باید با اتحاد و همدلی به آبادانی میهن پردازند.

۴- هر دو از ملت خود می‌خواهند که از خواب غفلت و جهل و نادانی بیدار شوند و به دفاع از میهن و قیام علیه بدخواهان وطن پردازند.

## ۲-۴-۲. وجوه افتراق

۱- فرخی در اشعار میهنی‌اش بیشتر به اسطوره‌های گذشته ایران اشاره می‌کند و دل‌بستگی خود را به عهد اساطیر و تاریخ باستان نشان می‌دهد. اسطوره‌هایی که برای حفظ میهن و عزت و سربلندی آن دردهای زیادی را چشیده‌اند و قهرمانانی که باعث مباحثات ملت ایران در گذشته و حال و آینده هستند. بارها در سروده‌های خود از پیکار کاوه با ضحاک یاد می‌کند و مردم عصر خود را به پیروی از شیوه او فرامی‌خواند که باید در برابر ظلم و استبداد موجود در جامعه، قیام کرد. وی ایران را وطن رزم‌آوران نام‌آور در گذشته، دانسته است که اکنون بی‌کس و ناتوان شده است. او در اشعار وطن‌دوستی خود، اسطوره‌ها و تاریخ باستان را دستمایه‌ای جهت برانگیختن غرور ملی و ایجاد حس اعتماد در مردم به کار می‌گیرد تا مردم با اتکا به پیشینه درخشان، در برابر مخاطراتی که کیان میهن و ملت را تهدید می‌کند، دلیرانه ایستادگی کنند. زبان و قلم فرخی یزدی در واقع سلاحی برنده و مؤثر در مقابله با دشمنان ملت بزرگ ایران به شمار می‌آید. بشاره‌الخوری بیشتر به زیبایی‌ها و آبادانی گذشته سرزمینش می‌پردازد و گذشته وطنش را در قالب تشبیهات نیکو به تصویر می‌کشد. در اشعار وطن‌دوستی وی، ویژگی‌های رودها، چشمه‌ها، درختان، نسیم خنک، تپه‌ها، دامنه‌کوه‌ها، نغمه‌های پرندگان و ... وطنش توصیف می‌شوند. در حالی که فرخی یزدی به توصیف پدیده‌های طبیعی وطنش توجهی ندارد.

۲- بشاره‌الخوری از گذشته لبنان، شادابی، درخشندگی و آرامش آن، سخن به میان می‌آورد، در حالی که فرخی از اسطوره‌ها و قهرمانان باستانی ایران و قدرت و شوکت

گذشتهٔ وطن سخن می‌گوید تا غیرت مردم را برای آبادانی کشور و مبارزه علیه وطن‌فروشان برانگیزد.

۳- تمام دغدغهٔ فرخی یزدی به وطنش ایران معطوف می‌شود و بیشتر برای نجات کشورش ایران از شرایط نابسامان تلاش می‌کند؛ ولی بشارهٔ الخوری دید وسیع‌تری نسبت به فرخی یزدی دارد و در اشعار وطنی خود، تنها به وطنش، لبنان، نمی‌پردازد؛ بلکه به عرب و عربی بودنش، عشق می‌ورزد و تمام سرزمین‌های عربی را وطنش می‌داند؛ لذا در شعرهای میهنی وی فلسطین، عراق، بغداد، شام و مصر مورد خطاب قرار می‌گیرند. دیدگاه فرخی در اشعار میهنی، فقط بر پایهٔ حمایت از ایران و دیدگاه بشارهٔ الخوری در سروده‌های میهنی، بر پایه اتحاد ملت عرب و حمایت تمام امت عرب در سراسر گیتی، استوار است.

۴- فرخی یزدی در اصلاح کشور و حمایت از مردم وطن و دفاع آن در برابر استبداد داخلی و خارجی، گوی شجاعت و بی‌پروایی را از بشارهٔ الخوری ربوده است تا جایی که خود گفته است:

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت

حقّ خود را از دهان شیر می‌باید گرفت

(فرخی یزدی، ۱۳۹۰: ۷۲)

درحالی که بشارهٔ الخوری برای دفاع از میهن، همچون فرخی به جنبهٔ عملی آن نپرداخت؛ بلکه در اشعارش به‌جانب علمی مبارزهٔ خود تأکید داشته است.

۵- بشارهٔ الخوری در سروده‌هایش علاوه بر توصیف مناظر طبیعی به توصیف بعضی از اماکن، پرچم و روستاهای لبنان می‌پردازد و از مردم شهر می‌خواهد که به روستاها برگردند و به آبادانی آن اقدام نمایند؛ ولی فرخی یزدی به این‌گونه موضوعات نمی‌پردازد.

۶- فرخی برای دفاع از میهن، دستگیر، شکنجه، زندانی شد و سرانجام در راه اعتلای وطن به شهادت رسید؛ ولی بشارهٔ الخوری در مسیر دفاع از وطن به‌اندازهٔ فرخی، رنج و سختی نکشید و در نهایت با یک‌عمر حمایت از وطن به علت بیماری درگذشت.

### ۳. نتیجه گیری

با مطالعه و بررسی دیوان فرخی یزدی و بشاره الخوری، مضامین و درون‌مایه‌های مشترک فراوانی در زمینه وطن‌دوستی و استبداد ستیزی یافت شده است. هر دو در یک عصر زندگی کردند. آن‌ها جنگ جهانی اول را درک کردند و ظلم و ستمی را که از طرف پادشاهان و حکام جور بر ملت روا می‌شد؛ کاملاً حس نمودند و با مشکلات و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی مشابهی مواجه بودند. مسائلی چون: استبداد و خفقان حاکم بر کشور از طرف دولت‌های زورگو و دست‌نشانده، استبداد خارجی و دخالت‌های استعمارگران در امور داخلی به ویژه از سوی دولت انگلیس، دست‌گیری، تبعید، حبس و کشتار روزنامه‌نگاران، شاعران و نویسندگانی که علیه ظلم و جور دولت و در دفاع از وطن، آزادی و بیداری ملت، ندای حق‌طلبی سر می‌دادند، مشکلات مختلف اجتماعی، مانند فقر، عقب‌ماندگی‌های سیاسی و اقتصادی، فاصله طبقاتی، تبعیض و بی‌عدالتی و نادیده گرفتن حق کارگران و دهقانان و ... از جمله موضوعات مشترکی است که این دو شاعر آزاده و وطنخواه با آن مواجه بوده و درباره آن‌ها اشعار کوبنده‌ای سروده‌اند. هر دو شاعر برای مبارزه با استبداد به تهییج و تشویق ملت خود پرداختند و آن‌ها را به اتحاد و همبستگی و قیام و شورش علیه جور دولت‌های مستبد دعوت کردند. فرخی یزدی در این زمینه با یادآوری قهرمانان، شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌های ملی، مذهبی و باستانی غیرت مردم را برانگیخت تا ملت ایران از یوغ بندگی و بردگی آزاد شوند. بشاره الخوری علاوه بر تشویق ملت لبنان به قیام علیه حاکمان جور، با تکیه بر ملی‌گرایی عربی و افتخار به عرب بودن، پا را فراتر گذاشته و همه مردم عرب و کشورهای عربی و اسلامی و حتی تمامی مشرق زمین را به اتحاد و مبارزه علیه استبداد دعوت کرده است. هر دو شاعر درباره فقر و دفاع از فقرا، شعر سرودند و مردم را برای مبارزه با فقر و تنگدستی و رهایی از مسکنت، تشویق کردند. مهم‌ترین دیدگاه‌ها و رویدادهای زندگی این دو شاعر و ویژگی‌های مهم اشعارشان عبارت‌اند از.

۱- هر دو شاعر در عصری زندگی میکردند که مردم کشورشان از ظلم استعمار خارجی و استبداد داخلی و خفقان سیاسی در رنج و عذاب بودند.

- ۲- نسبت به مسائل و مشکلات جامعه خود احساس مسؤولیت نموده و این احساس را در اشعار، رفتار و عملکرد خودشان نیز نشان داده‌اند.
- ۳- هر دو در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشتند و نه تنها شاعر، بلکه روزنامه‌گار و صاحب‌امتیاز روزنامه نیز بودند.
- ۴- هر دو به دلیل مشکلات اجتماعی و آفت‌های سیاسی در کشورشان، همیشه در رنج و عذاب بودند و این احساسات را در اشعارشان انعکاس داده‌اند.
- ۵- در دفاع از وطن و در مسیر مبارزاتی خود، رنج‌ها، تلخی‌ها و ناکامی‌های زیادی را تحمل نموده‌اند که بازتاب آن در زندگی و اشعارشان هویداست. البته شدت رنج‌ها و مصیبت‌های فرخی در مبارزه علیه استبداد و بیداری مردم بیشتر از بشاره‌ الخوری بوده است.
- ۶- بشاره‌ الخوری در اشعار وطنی گوی سبقت را از فرخی ربوده است. واژه «وطن» در نزد بشاره، فقط به سرزمین لبنان خلاصه نمی‌شود، بلکه همه مردم عرب را شامل می‌شود و از همین رو اشعار وطنیاش بر خلاف اشعار فرخی از گسترش بیشتری برخوردار است.

#### ۴. منابع و مآخذ

##### کتاب

- ۱- خوری، بشاره، (۲۰۰۸م)، الأخطل الصغیر أمیر الشعراء، به قلم سعید عقل، بیروت- لبنان: دارالکتاب العربی.
- ۲- زرّین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، نقش بر آب، تهران: معین.
- ۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۴- شمس لنگرودی، محمد و جواهری گیلانی، محمدتقی، (۱۳۷۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران: نشر مرکز.
- ۵- علّوش، سعید، (۱۹۸۷)، مکونات الأدب المقارن، بیروت: الشركة العالمیة للکتاب.
- ۶- غنیمی هلال، محمد، (۱۹۹۹)، دور الأدب المقارن، مصر- قاهره: دارالنهضة.



- ۷- فرخی یزدی، محمد، (۱۳۹۰)، مجموعه اشعار فرخی یزدی، محمدعلی سپانلو- مهدی اخوت، چاپ سوم، تهران: انتشارات نگاه.
- ۸- قربلباش، علی کمیل، (۲۰۰۶)، ارزش مطالعه تطبیقی در ادبیات، اسلام‌آباد: سروش.
- ۹- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۵۱)، جنبش‌های ملی مصر از محمدعلی تا جمال عبدالناصر، تهران: سهامی انتشار.
- ۱۰- ندا، طه، (۱۳۸۰)، ادبیات تطبیقی، ترجمه دکتر زهرا خسروی، تهران: نشر فرزانه روز.

### مقالات

- ۱- توکلی محمدی، محمدرضا، (۱۳۹۰). «عشق به میهن در اشعار فرخی یزدی و معرف الرصافی»، نشریه ادبیات ۲- تطبیقی علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان شماره ۵، صص ۴۵-۷۲.
- ۳- رزمجو، حسین، (۱۳۷۹). «آزادگی و ستم‌ستیزی فرخی یزدی»، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۸، صص ۲۰-۲۴.
- ۴- عباس، أحسان، (۱۹۶۲). «دور الأختل الصغیر فی الشعر العربی المعاصر»، نشریه علوم انسانی «الآداب»، سال نهم، شماره ۶، صص ۱۹-۳۴.
- ۵- عرفانی بیضائی، محمدجواد، (۱۳۸۳). «بررسی صور خیال در غزلیات فرخی یزدی به عنوان ویژگی سبک خاص او»، کاوش نامه، شماره ۹، صص ۵۵-۶۶.
- ۶- فاضل، جهاد، (۲۰۱۰). «الأختل الصغیر شاعر الحب و الجمال و العروبة» دار الشروق، عمّان: الطبعة الأولى.
- ۷- نجف‌دردی، حسین، (۱۳۷۹). «فرخی یزدی و توانمندی‌های غزل در عصر مشروطه»، نشریه زبان و ادبیات «شناخت» پژوهشنامه علوم انسانی، تهران، شماره ۲۷، صص ۱۹۲-۲۰۲.
- ۸- یزدانی، عبدالله، (۱۳۹۵). «مقایسه اندیشه‌ها و سروده‌های بشاره‌الخوری و فرخی یزدی» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.